

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه جلسه گذشته

در جلسه گذشته، حکم عدم جواز ورود به مکه بدون احرام مورد بررسی قرار گرفت و روایات مرتبط با آن بررسی شد. یکی از نتایج حاصل از این بررسی آن بود که صرف ورود به حرم موجب وجوب عمره نمی‌شود، بلکه ورود به مکه، عمره را واجب می‌سازد. این تعبیر که «ورود به مکه موجب وجوب عمره است» در کلمات فقها آمده، اما حقیقت امر آن است که ورود به مکه بدون انجام عمره حرام است.

همچنین، با وجود اینکه برخی فقها از تعبیر وجوب شرطی استفاده کرده و به وجوب شرعی مقدمی احرام در این مسئله معتقد بودند، نظر حضرت استاد، تبعاً از مرحوم والدشان، بر این بود که این وجوب، وجوب مطلق است.

موارد استثنا از حکم عدم جواز ورود به مکه بدون احرام

از این قاعده کلی که ورود به مکه بدون احرام جایز نیست، مواردی استثنا شده است. آنچه در تحریر آمده، چنین بیان می‌کند: «فإنه لا يجوز دخولها إلّا محرماً إلّا في بعض الموارد: منها: من يكون مقتضى شغله الدخول و الخروج كراراً، كالخطاب و الحشاش [1]»؛ یعنی کسی که مقتضای شغلش اقتضا دارد که به‌طور مکرر وارد و خارج شود، مانند خطاب که هیزم جمع‌آوری می‌کند و می‌آورد، و حشاش که گیاهان را برداشت کرده و منتقل می‌کند، از حکم مذکور استثنا شده است.

مرحوم محقق در شرایع بدون اینکه عنوان مقتضای شغل را ذکر کند، قید تکرر را مطرح می‌کند و می‌فرماید: «كل من دخل مكة وجب أن يكون محرماً إلّا من يكون دخوله بعد الإحرام قبل مضي شهر أو يتكرر كالخطاب و الحشاش [2]»

اما اینکه آیا مطلق تکرر ورود و خروج استثنا شده یا تنها مواردی که شغل افراد چنین اقتضایی دارد، محل بحث است. مرحوم صاحب جواهر و فاضل هندی در کشف اللثام دو دلیل برای این استثنا ذکر کرده‌اند. اما عمده دلیل مورد پذیرش همه، صحیحه رفاعه بن موسی است.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسَى فِي حَدِيثٍ قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْخَطَابَةَ وَ الْمُجْتَلِبَةَ أَتَوْا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَسَأَلُوهُ فَأُذِنَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوا حَلَالاً. [3]

در این روایت، امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که گروهی از الخطاب و المجتلبه نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمدند و از ایشان درباره ورود و خروج مکررشان به مکه سؤال کردند. مجتلبه طایفه‌ای بودند که اقلام مورد نیاز مردم، همچون ارزاق، پوشاک و سایر کالاها را از خارج شهر تهیه کرده و به مکه می‌آوردند؛ امروزه می‌توان این گروه را مشابه بازرگانانی دانست که کالا وارد می‌کنند. آنان گمان داشتند که ورود به مکه بدون احرام جایز نیست، اما پیامبر (ص) به آنان اجازه داد که بدون احرام وارد شوند.

بنابراین، از این روایت استفاده می‌شود که استثنای مذکور برای کسانی است که به دلیل شغلشان ناگزیر از ورود و خروج مکرر هستند، نه صرفاً هر کسی که به‌طور مکرر وارد مکه شود.

نکته روایت در خصوص مقام تشریع پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

این روایت نکته‌ای مهم را در بر دارد که مؤید مبنای ما در باب تشریع است. ما بارها بیان کرده‌ایم که منصب تشریع، از سوی خدای تبارک و تعالی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پس از ایشان به ائمه معصومین (علیهم‌السلام) واگذار شده است.

برای نمونه، در همین مسئله، هنگامی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤال شد که ورود به مکه بدون احرام جایز نیست و ما که مکرراً وارد و خارج می‌شویم، آیا باید هر بار محرم شویم؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) در انتظار نزول وحی از جانب جبرئیل نماند، بلکه بر اساس اختیاری که در امر تشریع داشت، فرمود: «أذن أن يدخلوا حلالاً». این، خود نوعی تشریع است.

ما برای این ادعا، آیات و روایات متعددی آورده‌ایم که نشان می‌دهد این منصب در اختیار ائمه معصومین (علیهم‌السلام) نیز بوده است. یعنی امام باقر (علیه‌السلام) و امام صادق (علیه‌السلام) و سایر ائمه، هنگامی که با پرسشی مواجه می‌شدند، برای پاسخگویی نیازی به مراجعه به مصحف امیرالمؤمنین یا سایر منابع نداشتند، بلکه همان لحظه پاسخ می‌دادند.

البته، در مواردی که مخاطب هنوز به درک کامل این مسئله نرسیده بود، ممکن بود امامان (علیهم‌السلام) برای تقویت پذیرش مخاطب، سخنان خود را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت دهند و بگویند: قال النبی، در حالی که خودشان به‌طور مستقیم از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشنیده بودند، بلکه سندی را از پدران‌شان تا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نقل می‌کردند. اما واقعیت این است که خودشان نیز قدرت و صلاحیت تشریع را داشتند.

به هر حال، این روایت یکی از شواهد قوی بر این ادعا است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم‌السلام) در امر تشریع دارای اختیار بوده‌اند.

بررسی الغاء خصوصیت از خطابه و مجتلبه

این روایت، دلیل بر استثنای خطابه و مجتلبه است، مجتلبه یک عنوان عام محسوب می‌شود، به این معنا که هر فردی که بخواهد کالایی را از خارج بلد به داخل آن بیاورد، در این عنوان جای می‌گیرد. این واژه به‌صورت عطف عام بر خاص آمده است، یعنی پس از ذکر خطابه، عنوانی کلی‌تر بیان شده که همه موارد مشابه را دربرمی‌گیرد.

یک نکته در میان همه فقها به جز مرحوم شاهرودی، روشن و مورد پذیرش است، و آن اینکه عنوان خطابه و مجتلبه در روایت، تنها به‌عنوان مثال ذکر شده‌اند، نه اینکه اختصاص به این دو صنف داشته باشد. در نتیجه، از این دو عنوان، تعدی کرده و حکم را به همه کسانی که شغلشان چنین اقتضایی دارد، تعمیم می‌دهیم.

یعنی هر کسی که به دلیل شغلش، ناچار است مکرراً از مکه خارج شده و بازگردد، داخل در این استثنا خواهد بود، حتی اگر خطابه و مجتلبه نباشد. برای مثال، راعی که باید گوسفندان خود را بیرون ببرد و بازگرداند، یا جَسَّاس و دیگر افرادی که اقتضای شغلشان این است که مکرراً بین مکه و خارج آن تردد داشته باشند، مشمول همین حکم خواهند بود.

نظر مرحوم شاهرودی بر کشف ملاک در جواز الغاء خصوصیت

مرحوم آیت‌الله شاهرودی در کتاب الحج به این مسئله پرداخته و ابتدا اظهار می‌دارند که ممکن است عنوان خطابه و مجتلبه در روایت به‌عنوان مثال ذکر شده باشد، اما سپس این احتمال را رد کرده و می‌فرمایند: ما چه دلیلی داریم که این‌ها را مثال بدانیم؟ در احکام شرعی، ما به ملاکات واقعی احکام دسترسی نداریم و ممکن است که در خطابه و مجتلبه خصوصیتی نهفته باشد که

ما از آن بی‌اطلاعیم. بنابراین، نباید حکم این گروه را به سایر شغل‌هایی که ورود و خروج مکرر دارند، تعمیم دهیم.

ثم التعدي من الخطاب و المجلبة الى كل من يتكرر منه الدخول كالحجارة و الجصاص و نحوها مشكل اللهم الا ان يقال ان الخطاب و المجلبة ذكرنا في الرواية من باب المثال و لا خصوصية لهما في ذلك فحينئذ لا مانع من التعدي الى من يتكرر منه الدخول، و لكن التعدي مشكل، لاحتمال خصوصية في المورد، نعم، يجوز التعدي إذا حصل تنقيح المناط القطعي، و لكنه لا سبيل لنا الى ذلك في الشرعيات، لقصور عقولنا عن ادراك الملاكات فتسرية الحكم من المورد - و هو الخطاب و المجلبة - الى غيره قياس و هو باطل فلا بد من الاقتصار على المورد.[4]

ایشان در ادامه می‌فرمایند که اگر بتوان یقین پیدا کرد که ملاک اصلی، مطلق تکرار ورود و خروج است و اختصاصی به خطاب و مجتلبه ندارد، آنوقت تعمیم حکم به دیگران ممکن خواهد بود. اما در نهایت تصریح می‌کنند که چنین یقینی برای ما حاصل نمی‌شود، چراکه عقل انسان در شناخت ملاکات احکام شرعی محدودیت دارد. از این‌رو، گسترش حکم از این دو مورد خاص به سایر موارد، نوعی قیاس خواهد بود که در فقه مردود است.

نظر مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی در مرجعیت عرف در الغاء خصوصیت

مرحوم والد ما (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) در بررسی این مسئله به فهم عرفی استناد کرده و معتقدند که عرف، خصوصیتی برای عناوین خطابه و مجتلبه قائل نیست و این حکم را به تمام افرادی که ورود و خروج مکرر دارند، تعمیم می‌دهد.

ثم انه هل الحكم يختص بخصوص هذين العنوانين - بلحاظ هذه الصحيحة - أو يتعدى عنهما الى غيرهما، و على تقدير التعدي، فاللازم ملاحظة حدوده؟ صرح بعض الأعلام بالأول، نظرا الى انحصار الدليل بالصحيحة و عدم القرينة على التعدي عن موردها، مع انه غير خفي: ان أهل العرف - مع رعاية التناسب بين الحكم و الموضوع و وضوح الملاك لهم في الجملة - لا يرون للعنوانين خصوصية، فالسائق الذي ينقل الناس من البلد الى خارجه و بالعكس و يتكرر منه ذلك، بل يكون شغلا له، هل لا يستفاد حكمه من الصحيحة؟ الظاهر هي الاستفادة، كما لا يخفى.[5]

البته در این تعمیم نیز دو دیدگاه وجود دارد؛ با این توضیح که آیا هر فردی که تکرار ورود و خروج دارد مشمول این حکم است؟ یا اینکه فقط افرادی که شغل آن‌ها اقتضای تکرار دارد مشمول این استثناء هستند؟

ایشان با بیان این دو دیدگاه در نهایت نتیجه می‌گیرند که تنها کسانی که شغلشان اقتضای تکرار دارد، مشمول این استثناء هستند، نه افرادی که صرفاً به دلایلی مانند رسیدگی به بیمار یا ملک شخصی، رفت‌وآمد مکرر دارند.

نظر استاد در رابطه الغای خصوصیت و تنقیح مناط

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا برای الغای خصوصیت، حتماً باید به‌طور یقینی ملاک حکم را کشف کنیم، یا اینکه الغای خصوصیت یک امر عرفی است و حتی اگر ملاک دقیق حکم را ندانیم، باز هم می‌توان آن را انجام داد؟ ابتدا به توضیح هر یک از این دو دیدگاه می‌پردازیم.

1. الغای خصوصیت یک امر عرفی است: در برخی موارد، عرف بدون اینکه ملاک واقعی حکم را بداند، به این نتیجه می‌رسد که ذکر یک عنوان خاص، جنبه‌ی مثالی دارد. مثلاً در حدیث «رجلٌ شكّ بين الثلاث و الأربع»، عرف متوجه می‌شود که حکم، مخصوص مردان نیست و شامل زنان هم می‌شود، بدون اینکه دقیقاً بداند ملاک این حکم چیست.

2. الغای خصوصیت تنها با کشف مناط قطعی ممکن است: بر اساس سخنان مرحوم آیت‌الله شاهرودی، اگر مناط حکم را به‌طور قطع کشف کردیم، می‌توانیم الغای خصوصیت کنیم، اما در غیر این صورت، الغای خصوصیت صحیح نیست. در نتیجه،

اگر در این مسئله نتوانیم مناط واقعی حکم را کشف کنیم، نباید آن را از حطابه و مجتلبه به دیگران تعمیم دهیم.

جهت بررسی بهتر مساله ابتدا باید به بیان جایگاه عرف در استنباط احکام بپردازیم، مثلاً در باب ظهورات، عرف تعیین‌کننده معنای الفاظ و تعابیر است. به این معنا که وقتی یک لفظ در کلامی به‌کار می‌رود، عرف ظهور این کلمات را در هر معنایی که تشخیص دهد حجت است و نیازی به امضای شارع نیست. اما در مواردی مانند سیره‌ی عقلاویه و سیره‌ی متشرعه، نیاز به امضای شارع داریم. یعنی اگر ثابت شود که شارع این سیره را تأیید کرده، برای ما حجت خواهد بود.

یکی دیگر از مواردی که به عرف مراجعه می‌شود، الغای خصوصیت در الفاظ و تعابیر است. یعنی عرف اگر تشخیص دهد که یک تعبیر، محدود به مصادیق خاص خود نیست و قابل تعمیم است، این تشخیص عرف حجت است. مثلاً در مورد «رجل شک بین الثلاث و الاربع»، عرف متوجه نمی‌شود که معیار بنا گذاشتن بر اکثر چیست و ملاک واقعی آن را نمی‌داند، اما از نظر فهم عرفی، کلمه رجل خصوصیتی ندارد و حکم شامل زنان نیز می‌شود. این نمونه‌ای از الغای خصوصیت است، جایی که عرف بدون نیاز به درک ملاک واقعی، یک لفظ را به موارد مشابه تعمیم می‌دهد.

در مقابل، تنقیح مناط به تحلیل عقلی و فقهی بستگی دارد. در اینجا فقیه بدون رجوع به عرف، با استناد به قرائن و دلایل شرعی، ملاک واقعی حکم را کشف می‌کند. در تنقیح مناط، وقتی فقیه با اطمینان به ملاک یک حکم پی می‌برد، آن را به سایر مواردی که همان ملاک را دارند، تعمیم می‌دهد. بنابراین، تنقیح مناط نیازی به عرف ندارد، بلکه مبتنی بر استدلال و تحلیل فقهی است.

ذکر این نکته ضروری است که هر جا که ملاک واقعی حکم به‌طور قطع کشف شود، الغای خصوصیت نیز قابل انجام است. اما در برخی موارد، عرف الغای خصوصیت می‌کند، در حالی که ملاک واقعی روشن نیست.

ما نیز بر این باوریم که حطابه و مجتلبه خصوصیتی ندارند و یا از باب الغای خصوصیت و یا از باب تنقیح مناط می‌توان حکم را به موارد مشابه تعمیم داد. اما اینکه این تعمیم شامل هر نوع تکراری شود، محل بحث است. برخی از فقها از جمله مرحوم آقای حکیم، مرحوم آقای خوئی و مرحوم والد ما معتقدند که این حکم مخصوص افرادی است که تکرار ورود و خروج بخشی از شغل آنها باشد، نه کسانی که صرفاً به دلایل شخصی این تکرار را دارند.

مرحوم والد ما در تفصیل الشریعه تصریح می‌کنند که این حکم به مواردی اختصاص دارد که فرد، به سبب شغل خود، مجبور به ورود و خروج مکرر باشد و دلیلی بر تعدی به اغراض شخصی وجود ندارد. در چنین مواردی، عموم قاعده‌ی منع از ورود بدون احرام باقی می‌ماند و تخصیص تنها در موارد قطعی پذیرفته می‌شود. [6]

نقش قاعده لا حرج در الغاء خصوصیت

ظاهر امر این است که در این مسئله به قاعده نفی حرج نیز تمسک شده است. دلیل عدم لزوم انجام عمره برای فردی که مکرراً وارد و خارج می‌شود، همین قاعده است؛ زیرا برای کسی مانند حطاب که روزی چند بار رفت‌وآمد دارد، اگر هر بار بخواند محرم شود و اعمال عمره را انجام دهد، انجام کارش ناممکن خواهد شد. با این حال، مرحوم آقای خوئی و مرحوم والد ما استدلال به نفی حرج را مورد خدشه قرار داده‌اند. آقای خوئی در موسوعه تصریح می‌کند که انجام عمره یک‌بار در هر ماه، حرجی محسوب نمی‌شود. [7]

بررسی استقلال موارد استثنا شده از یکدیگر

در این بحث دو استثنا وجود دارد که نباید این دو با هم خلط شود، نخست، موردی که فردی در یک ماه وارد مکه شده، عمره انجام داده و در همان ماه از مکه خارج شده و مجدداً قصد ورود دارد، در این صورت نیازی به عمره مجدد ندارد. استثنای دوم مربوط به حطاب و حشاش است که حتی اگر در دو ماه مختلف از مکه خارج و وارد شوند، لازم نیست مجدداً محرم شوند.

برای مثال، اگر فردی در آخر ماه شعبان محرم شده، اعمال را انجام داده و وارد مکه شده باشد، سپس در ابتدای ماه رجب برای انجام کار خود از مکه خارج شود و قصد بازگشت داشته باشد، عنوان ماه تغییر کرده، اما همچنان از انجام عمره معاف است. این حکم، جدای از بحث تغییر ماه، یک استثنای مستقل محسوب می‌شود که بر اساس آن، خطاب و مجتلبه حتی با تغییر ماه نیز ملزم به احرام مجدد نیستند.

نظر مشهور: استقلال خطابه و مجتلبه از احرام در یک ماه

در کشف اللثام آمده است که خطابه و مجتلبه تنها در صورتی که ورود مکررشان به مکه در یک ماه واحد باشد، از احرام مجدد معاف هستند.[8] اما صاحب جواهر این نظر را رد می‌کند و تأکید دارد که این دو استثنا مستقل از یکدیگرند. بر همین اساس، هم صاحب جواهر و هم به تبع ایشان مرحوم آقای خوئی و مرحوم والد ما معتقدند که اگر خطاب در ماه شعبان وارد مکه شده، دو ماه در آنجا بماند و سپس مجدداً برای جمع‌آوری هیزم بازگردد، نیازی به احرام مجدد ندارد. حتی اگر سه ماه طول بکشد تا بار بعدی هیزم را جمع کند و وارد مکه شود، باز هم احرام لازم نیست.

بررسی نقد مرحوم حکیم بر نظر مشهور

اما آقای حکیم (قدس سره) برخلاف نظر مشهور، قیدی را اضافه کرده و می‌فرماید که علاوه بر این‌که فرد باید شغلش خطابه باشد، فاصله زمانی بین رفت‌وآمدهای او نیز نباید طولانی شود.[9] از عبارت ایشان برمی‌آید که اگر فردی در ماه چندین مرتبه رفت‌وآمد داشته باشد، از احرام مجدد معاف است؛ اما اگر تنها یک یا دو بار در ماه وارد مکه شود، همچنان باید احرام ببندد. ایشان معتقدند که این رفت‌وآمد باید حداقل به‌طور هفتگی انجام شود، یعنی هر ماه چهار مرتبه.

اما در روایت تنها عنوان خطابه ذکر شده است که به‌طور عام شامل افرادی می‌شود که ممکن است هر روز، هر هفته، هر ماه یا حتی چند ماه یک بار وارد مکه شوند. یا مجتلبه یا بازرگانی که گاهی دو ماه یک‌بار برای خرید و واردات کالا به مکه رفت‌وآمد می‌کند، لزومی ندارد که مشمول قید هر ماه یا هر هفته شود. بنابراین، فرمایش آقای حکیم که این شرط را اضافه کرده، وجهی ندارد.

نظر استاد در ملاک استثنا از حکم

ما از عنوان خطابه و حشاشه فراتر رفته و حکم را به هر کسی که شغلش مستلزم رفت‌وآمد مکرر است، تعمیم دادیم، در این مورد با مرحوم والد ما، مرحوم آقای خوئی و جمعی دیگر هم‌نظر هستیم. اما علاوه بر این، در مورد دوم حتی اگر رفت‌وآمد فرد به دلیل شغل نباشد، باز هم از روایت استفاده می‌کنیم که ملاک، تکرر ورود به مکه است، خصوصاً اگر قاعده لا حرج را نیز به عنوان دلیل بپذیریم.

اگر گفته شود که اذن رسول الله (ص) در اینجا بر چه اساسی بوده، ممکن است دو احتمال مطرح شود: یکی اینکه این اذن، نوعی ترخیص تشریعی از سوی پیامبر اکرم (ص) بوده باشد، همان‌طور که در بحث جهاد ابتدایی چنین ترخیصی مطرح است. قرآن کریم در آیه «قَتِلُوهُمْ^[۹] حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً^[10]» به وجوب جهاد ابتدایی تصریح دارد، و در روایتی از امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) می‌پرسند که آیا این حکم برای شما نیز الزام‌آور است؟ حضرت می‌فرمایند بله، اما پیامبر (ص) برای امت خود تا زمان ظهور حضرت حجت (عج) ترخیص داده است. این ترخیص نه بر اساس لا حرج، بلکه نوعی تسهیل برای امت بوده است.[11]

اما در بحث ورود به مکه بدون احرام، بعید نیست که مناسبت حکم و موضوع نشان دهد که این ترخیص مبتنی بر قاعده لا حرج باشد. بنابراین، اگر ملاک حرج در نظر گرفته شود، هر نوع تکرر ورود، حتی در موارد غیرشغلی نیز می‌تواند مشمول این حکم شود. برای مثال، اگر فردی به دلیل پرستاری از بیمار مجبور باشد هر روز به مکه رفت‌وآمد کند، این امر مستلزم حرج خواهد شد و در نتیجه، می‌توان به اطلاق تکرر استناد کرد و حکم استثنا را شامل چنین مواردی نیز دانست.

پاورقی

- [1] خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران، «تحریر الوسیله»، ج 1، ص 424.
- [2] محقق حلی، جعفر بن حسن، «شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام»، ج 1، ص 227.
- [3] حر عاملی، محمد بن حسن، «تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة»، ج 12، ص 407.
- [4] حسینی شاهرودی، سید محمود، «کتاب الحج (شاهرودی)»، ج 2، ص 152.
- [5] فاضل موحّد لنکرانی، محمد، «تفصیل الشریعة (کتاب الحج)»، ج 2، ص 231.
- [6] و علی تقدیر التعدي، كما هو الحق، فهل يتعدى الى كل من يتكرر منه الدخول والخروج، و لو لم يكن التكرار شغلا و مهنة له، كما إذا تكرر منه ذلك لعلاج مرضه، أو كان طالبا في مكة و يتكرر منه الخروج و الدخول للتبليغ و الإرشاد، أو لزيارة قرابته - مثلا - و غير ذلك من الموارد، كما مثّلوا بما إذا كان له ضيعة خارج البلد و يتكرر منه ذلك لإتيانها، أو يختص بما إذا كان التكرار شغلا له، كالسائق، في المثال، الذي ذكرنا؟ المنسوب الى المشهور هو الأول، و الظاهر هو الثاني، لأنه بعد البناء على التعدي لا دليل على سعة دائرته و شمولها لكل متكرر، بل القدر المتيقن هو التكرار المشابه للعنوانين المذكورين في الرواية، فلا دليل في مقابل العموم، المقتضي لعدم جواز الورود بمكة من دون إحرام، على أزيد من ذلك القدر المتيقن. (همان، ج 2، ص 232).
- [7] و استدّل كاشف اللثام لتعميم الحكم لكل من يتكرّر منه الدخول بالحرّج. و فيه ما لا يخفى، فإنّ الإتيان بالعمرة في كل شهر مرّة واحدة لا حرج فيه، نعم لو قلنا بوجوب العمرة لكل مرّة من الدخول و إن تكرر منه ذلك في اليوم الواحد فهو حرجي في بعض الموارد لا في كل مورد، فلو فرضنا أنّ المتكرر شاب قوي فلا حرج عليه، و إنما يستلزم الحرج فيما إذا كان شيخاً كبيراً أو كان ضعيفاً أو كان الجو لا يساعده لشدة الحر أو البرد و نحو ذلك من العوارض، و إذن فالحكم يختلف باختلاف الموارد. (خوي، سيد ابوالقاسم، «موسوعة الإمام الخوئي»، ج 27، ص 137).
- [8] إلّا المتكرّر دخوله كلّ شهر بحيث يدخل في الشهر الذي خرج، كالحطاب و الحشّاش و الراعي و ناقل الميرة و من له ضيعة يتكرّر لها دخوله و خروجه إليها للحرّج. (فاضل هندی، محمد بن حسن، «كشف اللثام عن قواعد الأحكام»، ج 5، ص 304).
- [9] و حاصل الاشكال: أنّ الظاهر من التكرار لمثل المجتلبة و الحطابة الوقوع في الشهر مرات، و لا يكفي التكرار في الشهر مرة. و أشكل منه ما في الجواهر، من أنّ ظاهر الأصحاب استثناء المجتلبة و الحطابة في مقابل الاستثناء في الشهر، فلا يعتبر في الأولين التكرار في الشهر مرة. فإنّ الظاهر من الأصحاب و إن كان استثناء قسمين، لكن المقابلة بينهما من جهة أنه لا يعتبر في الأولين سبق الإحرام، بخلاف الاستثناء في الثاني فإن مورد النصوص هو صورة سبق الإحرام، كما أشار إليه في الجواهر في آخر كلامه (حكيم، محسن، «مستمسك العروة الوثقى»، ج 11، ص 143).
- [10] قرآن: سوره بقره، آیه 193.
- [11] عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ [11]، فَقَالَ لَمْ يَجِئْ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ بَعْدُ إِنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَخَّصَ لَهُمْ لِحَاجَتِهِ وَ حَاجَةَ أَصْحَابِهِ فَلَوْ قَدْ جَاءَ تَأْوِيلُهَا لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُمْ وَ لَكِنْ يُقْتَلُونَ حَتَّى يُوحَّدَ اللَّهُ وَ حَتَّى لَا يَكُونَ شِرْكٌ. (حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج 15، ص 127، حدیث 2).

منابع

علاوه بر قرآن.

حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم - ایران، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، 1416.

حسینی شاهرودی، سید محمود، کتاب الحج (شاهرودی)، قم - ایران، مؤسسة أنصاریان للطباعة و النشر، بی تا. حکیم، محسن، مستمسک العروة الوثقی، بی جا، 1374.

خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران، تحریر الوسیله، تهران، مؤسسة تنظیم و نشر آثار الإمام الخميني (قدس سره)، 1392.

- خويى، سيد ابوالقاسم، موسوعة الإمام الخوئي، قم - إيران، مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي، 1418.
- فاضل موحدي لنكراني، محمد، تفصيل الشريعة (كتاب الحج)، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، 1418.
- فاضل هندي، محمد بن حسن، كشف اللثام عن قواعد الأحكام، قم - إيران، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1416.
- محقق حلي، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، قم - إيران، اسماعيليان، 1408.